

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی، دوشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۹۵؛ ۱۰ رجب ۱۴۳۷

ادامه بررسی سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه:

در ادامه ی بحث تاریخ نظریه ی ولایت فقیه ، بعد از بیان دلیل و توجیه سیاسی اوضاع حکومت کشور اسلامی در دوره ی آغاز فقاقت و اجتهاد و در این مرحله از بحث نظریه ی ولایت فقیه ما به این جا رسیدیم که بحث تاریخ تمام شد و ما باید نظریه ی ولایت فقیه را با این دوره و با تحلیلی که از وضع سیاسی حکومت های اسلامی آن زمان داشتیم تطبیق کنیم .

فقه شیعه به حسب دوره های فقه ، دو نوع است : فقه روایی و فقه اجتهادی

تا قبل از غیبت کبری امام زمان ، فقه رایج بین اصحاب ائمه ، فقه روایی بود ولی این ها به حسب درک زمان معصوم و حضور در نزد معصوم (با واسطه یا بی واسطه) مسائل فقهی که برای مردم پیش می آمد را از طریق فرمایشات قبلی امام جواب می دادند . حتی در دوره ی غیبت صغری هم فقه روایی بود .

بعد از آن ، دوره ی فقه اجتهادی شروع شد که مربوط به زمان شیخ مفید به بعد است . البته مبدا فقه اجتهادی مرحوم شیخ مفید نبود بلکه مرحوم ابن عقیل و مرحوم اسکافی بودند . این دو نفر هم دارای کرسی فقه اجتهادی بودند و استنباط حکم می کردند .

دوره ی فقه اجتهادی از آن زمان شروع شد اما مرحوم شیخ مفید به حسب سلطه ی علمی و استعداد فکری که داشت باعث شد فقه اجتهادی به عنوان یک جریان قطعی بیان احکام الهی قرار بگیرد . در زمان شیخ مفید و شاگردش یعنی مرحوم سید مرتضی علم الهدی مساله ی فقه اجتهادی اوج گرفت و کم کم فقه شیعه از فقه اهل سنت جدا شد .

قبل از آن ما مبانی برای فقه داشتیم و شیعیان برای مسائل به امام مراجعه می کردند و امام جواب می دادند و نیازی به استنباط نداشتند .

حالا بحث هست که این ها اصلاً توان استنباط نداشتند یا نیاز به استنباط نداشتند ؟

فقه اجتهادی در زمان غیبت صغری مورد احتیاج نبود و فقیه ، علمای اهل سنت بودند و به شیعه گفته نمی شد . فقه اسلام به عنوان فقه که احکام مبتنی بر یک سری اصول و قواعد باشد ، قبل از اسکافی و ابن عقیل ، در بین شیعیان رواج نداشت .

اما از زمان شیخ مفید ، فقه شیعه از اهل سنت جدا شد . تا قبل از شیخ مفید ، فقهی که در دنیای اسلام مطرح بوده است ، همان فقه اهل سنت بوده که بر مبنای قیاس و استحسان ، احکام را استخراج می کردند و نظر می دادند .

اکنون هم فقه اهل سنت ، در مقابل فقه شیعه ، فوق العاده کوچک مانده چرا که نسبت به همان اصول قبلی یعنی استحسان و قیاس و سد ذرائع ، چیزی اضافه نکرده اند .

فقهی که عمده‌تأ مبتنی بر کتاب و سنت قطعی پیامبر اسلام است ، فقه شیعه است . حکم های فقه شیعه ، قیاس نیست بلکه استدلال است .

آن چه در اسلام به عنوان حق هست ، وجود مقدس معصوم است که شما در آیه ی شریفه ی سوره ی حشر هم می خوانید که « و ما آتاکم فخذوه » ، هر چه پیامبر آورده شما بگیرید . مبنا و مبدا حکم ما باید پیامبر باشد چرا که می خواهیم آن را به اسلام نسبت دهیم . شما اگر مدرکی نداشته باشید که این حکم را به پیامبر مستند کنید ، هر چه قدر در قیاس و استحسان و ... غور کنید ، حکم شرعی نخواهید داشت ، بلکه این یک حکم عقلی خواهد بود .

اهل سنت از نظر روایات شدیداً محدود هستند چرا که عمر روایت را منع می کرد اما ما اصول اربعه داریم . استنباط اهل سنت هم از حدیث نیست بلکه قیاس و استحسان است . آن ها حتی راوی های خودشان را هم قبول ندارند . ابن عباس دوازده ساله بوده که پیامبر از دنیا رفته است ، این آقا اصلاً جزء اصحاب نیست بلکه از تابعین

است یا مثلاً ابی هریره حتی از نظر خود اهل سنت هم محکوم است . یا مالک ابن انس یا انس بن مالک ، بچه بوده و خادم پیامبر نبوده بلکه خانه شاگرد بوده که قدیم رسم بوده و الان هم شاید در جایی رسم باشد .

در بحث روایت ، اهل سنت چیزی در دستشان نیست و به همین دلیل آمدند و چندین مبنا برای اجتهاد درست کردند .

اما از نظر شیعه همین ها (قیاس و استحسان و سد ذرائع و ...) محکوم است و از نظر ما قبول نیست .

بعد از مرحوم سید مرتضی ، مرحوم شیخ طوسی که شاگرد سید مرتضی بود ، به عنوان نقطه ی آغاز اجتهاد و موسس حوزه ی علمیه ی نجف مطرح شد . در زمان شیخ طوسی ، مباحث اجتهادی خیلی اوج گرفت و شهرت عظیمی پیدا کرد ولی بعد از مرحوم شیخ طوسی ، فقه شیعه تا یک قرن دچار رکود شد .

یکی از دلایل این رکود ، خفقان سیاسی نسبت به شیعیان بود و جریان فقه شیعه تا صد سال مطرود شد و بعد از صد سال ، ابن ادریس حلی ظهور پیدا کرد و فقه شیعه را احیا کرد و این از زمان ابن ادریس شروع شد تا زمان علامه حلی و فخر المحققین و شهید اول تا زمان مرحوم محقق کرکی . این ها همه یک مرحله بود چرا که در این مرحله ، تطوری در نظریه ی ولایت فقیه ایجاد نشد و لذا از زمان مرحوم شیخ مفید تا زمان مرحوم محقق کرکی را یک مرحله حساب کردیم .

البته اصل فقه (صرف نظر از نظریه ی ولایت فقیه) که دوره بندی می شود ، دوره ی اول تا زمان ابن ادریس حلی است و دوره ی دوم از زمان ابن ادریس حلی است تا زمان محقق کرکی . ما در نظریه ی ولایت فقیه ، دو دوره ی فقه را یک دوره حساب می کنیم چرا که تطوری در نظریه ی ولایت فقیه ایجاد نشده است . البته نظریات این فقها در مورد ولایت فقیه یکی نیست اما یک مبنا داشته اند و تطوری ایجاد نشده است .

ما دوره ی فقه روایی را نسبت به نظریه ی ولایت فقیه نباید حذف کنیم . الان در تاریخ هر مطلب یا مساله ی فقهی این تاریخ را به زمان مرحوم شیخ مفید منتهی می کنند و حتی ابن جنید و ابن عقیل را حذف می کنند در حالی که این دو استعداد بزرگ قبل از شیخ مفید بوده اند . شیخ مفید تقریباً ریزه خوار خوان این بزرگواران است .

در دوره ی فقه روایی آن چه مهم است این است که محدثان بزرگ ، روایات و منابع ولایت فقیه را آورده اند .

ما در همه ی مباحث فقهی و اصولی ، همه چیز را باید مستند به قول معصوم کنیم و حجیت برای ما ثابت نیست مگر آن که در مبدا آن یک حدیث یا روایت باشد و به این شیوه مساله به وحی نسبت داده شود و در مورد تاریخ نظریه ی ولایت فقیه هم همین طور است و آن چه برای ما مهم است این است که در دوره ی فقه روایی ، این روایات بیان شده و ضبط شده است و این دو بزرگوار (ابن جنید و ابن عقیل) را هم باید در تاریخ دخالت دهیم .

از باب نمونه عرض می کنم که مرحوم کلینی ، در اصول کافی ، مقبوله ی عمر بن حنظله را نقل می کند که از ادله ی بزرگ نظریه ی ولایت فقیه است که علما و مجتهدین به آن اصرار کرده اند و سر زبان ها است . استدلال به مقبوله به همین جمله ای است که « فانی قد جعلته حاکماً علیکم » و آقایان فقها در نصب عام فقیه ، استناد به همین قسمت می کنند و این مساله بالاتر از ولایت فقیه است و بیان می دارد که فقیه ، منصوب امام زمان است و اگر این مساله ثابت نشود ، اثبات مساله ی ولایت فقیه ، خیلی سنگین خواهد شد . آن چیزی که اصل ولایت فقیه را برای ما ثابت می کند نصب عام فقیه است .

نصب خاص داریم که امام می فرماید حسین بن روح الان وکیل من است و نصب عام هم داریم که می گویند کسی که یک سری نشانه ها دارد وکیل است .

این روایت مقبوله را مرحوم کلینی در سه جای کافی آورده است . (جلد اول صفحه ی ۶۷ ، در فروع کافی جلد ده در باب اختلاف الحدیث ، جلد هفت صفحه ی ۴۷۶ در کتاب قضاء)

معلوم می شود این مقبوله خیلی مورد توجه مرحوم کلینی بوده و توجه به آن داشته است .

آقایان فقهای که به این جمله استناد کرده و این جمله را مبدا نصب عام فقیه گرفته اند ، یکی مرحوم محقق کرکی در کتاب رسائل است و دیگری مرحوم نراقی در کتاب عقائد الایام و مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر و مرحوم سید محمد بحر العلوم در کتاب غروه الفقیه و مرحوم نائینی در کتاب منیه الطالب و امام بزرگوار هم در کتاب بیع به این مساله و به همین مقبوله استدلال می کنند برای نصب عام فقیه .

ما الان تاریخ نظریه را بیان می کنیم و الا در مورد خود مقبوله ی عمر بن حنظله ، بحث های زیادی هست و برخی آن را صحیح دانسته اند و برخی از اساس آن را زیر سوال برده اند .

روایت دوم هم که در این جا هست روایت « فقهاءهم امناء الرسل » است که در جلد یک اصول کافی و در صفحه ی ۴۶ نقل شده است . مرحوم نراقی و مرحوم عبدالفتاح و مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب و مرحوم آقا نجفی اصفهانی در رساله فی ولایه حاکم الفقیه ، مرحوم مامقانی که دایی مرحوم آیت الله میلانی است و مرحوم آیت الله گلپایگانی و مرحوم امام در کتاب بیع هم به این روایت استناد کرده اند . وقتی این ها به روایت استناد کرده اند ، این باعث قدرت فتوایی می شود که می خواهد در مساله ی ولایت فقیه ثابت شود .

این قدر الان در مساله ی ولایت فقیه قوی است که این ها می آیند و یک سری استعداد های برجسته را استخدام می کنند تا ولایت فقیه را بزنند .

یکی از حرف هایی که می زنند این است که ولایت فقیه مطلبی بوده که مرحوم نراقی مطرح کرده و بعد هم مطرود شده و امام آمده است و آن را علم کرده است . در حالی که از زمان مرحوم شیخ مفید و محقق کرکی ، استدلال شده به مقبوله ی عمر بن حنظله برای اثبات ولایت فقیه .

بعضی ها می گویند اصلاً کسی به این مقبوله توجه نکرده و روایت بین فقها مشهور نبوده اما این همه فقها به آن استدلال و استناد کرده اند .

یک روایت دیگر هم که برای اثبات نصب عام فقها قرار گرفته «العلماء ورثه الانبیا» است که در کتاب اصول کافی در باب نواب (جلد یک، صفحه ۳۴) نقل شده است. استدلال به این روایت هم توسط مرحوم نراقی، مرحوم شیخ انصاری در مکاسب و مرحوم امام بوده است.

روایت «الفقهاء حصون الاسلام» هم مورد استناد برای اثبات ولایت عامه قرار گرفته که در کتاب اصول کافی نقل شده و مرحوم نراقی و مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آیت الله گلپایگانی و مرحوم امام به این روایت استناد کرده‌اند. روایت بعدی هم مشهوره ی ابی خدیجه است که امام صادق فرمودند «فانی قد جعلته قاضياً» و این بر ولایت عامه دلالت کرده است. این روایت هم در فروع کافی، جلد هفتم، صفحه ی ۴۱۲ آمده است.

این روایات را ما این جا گفتیم و بقیه ی روایات برای بعد می ماند ان شاء الله.